فصلنامه علمی اقتصاد و مدیریت شهری
فصلنامه علمی اقتصاد و مدیریت شهری، ۱۴(۲(پیاپی ۵۴))، ۹۵-۸۳
www.iueam.ir
نمایه در ISC، EconLit، Econbiz، EBZ، GateWay-Bayern، SID، Google Scholar، Noormags، Magiran، Ensani، RICeST، Civilica
شاپا: ۲۸۷۰-۲۳۴۵

تحلیل اقتصادی توزیع نابرابر منابع شهری و تأثیر آن بر حقوق شهروندی

آرزو حسین خانی* کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی میبد، یزد، ایران

چکیده

پژوهش حاضر با هدف تحلیل اقتصادی توزیع نابرابر منابع شهری و تاثیر آن بر حقوق شهروندی می باشد. این مطالعه از رویکرد کیفی و روش گراندد تئوری با فرایند نظام مند استراوس و کوربین بهره برده است تا مفاهیم و الگوهای موجود در داده های مصاحبه با خبرگان استخراج شود. داده ها از طریق مصاحبه عمیق با ۱۶ نفر از خبرگان (کارشناسان برنامه ریزی شهری، فعالان مدنی و جامعه سازان) جمع آوری و پس از کدگذاری باز، کدگذاری محوری و انتخابی تحلیل شد. تحلیل داده ها منجر به شناسایی پدیده محوری «توزیع ناعادلانه فضایی-اقتصادی منابع شهری و نقض حقوق شهروندی» شد. نتایج نشان داد که شرایط علی اصلی شامل اولویت دهی سیاسی- انتخابی، منطق بازار آزاد مسکن و ضعف برنامه ریزی منطقه ای هستند. شرایط زمینه ای مرتبط با ساختار متمرکز اداری، شکاف های شدید اجتماعی- اقتصادی و فرسودگی کالبدی مناطق حاشیه ای، بستر لازم را برای تداوم این نابرابری فراهم کرده اند. شرایط مداخله گر مانند شفافیت پایین اطلاعات شهری، قدرت چانه زنی ضعیف جامعه مدنی و محدودیت های بودجه ای، مانع اصلاح وضعیت شده اند. راهبردهای فعلی نهادهای شهری عمدتا مبتنی بر مدیریت بحران و مشارکت نمادین است که منجر به پیامدهای منفی همچون نقض حق بر شهر، سقوط سرمایه اجتماعی، تثبیت حاشیه نشینی و شکل گیری چرخه معیوب فقر شده است. یافته ها حاکی از آن است که نابرابری توزیع منابع شهری یک پدیده تصادفی نیست، بلکه نتیجه ی مستقیم سیاست گذاری های ساختاری، تعامل منافع سیاسی و اقتصادی و فقدان شفافیت و مشارکت واقعی است.

کلیدواژه ها: توزیع نابرابر منابع شهری، حقوق شهروندی، عدالت فضایی، برنامه ریزی شهری..

* نویسنده مسئول: arezo.hosseinkhani@gmail.com

۱- مقدمه

شهرها به عنوان کانون های اصلی توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در جوامع مدرن، نقش حیاتی در تامین کیفیت زندگی شهروندان ایفا می کنند. با اینحال، ماهیت ذاتی شهرنشینی همواره با چالش هایی نظیر تراکم جمعیت، محدودیت منابع و رقابت بر سر دسترسی به خدمات عمومی همراه بوده است (Tonkiss, 2020). در دهه های اخیر، مفهوم حقوق شهروندی فراتر از حقوق سیاسی سنتی گسترش یافته و شامل حق دسترسی عادلانه به خدمات شهری، فضای عمومی، زیرساخت های رفاهی و فرصت های اقتصادی می شود (Jafari et al., 2018). با این وجود، مشاهده میشود که توزیع منابع شهری در بسیاری از کلان شهرها از الگوهای عدالت خواهانه فاصله گرفته و به سمت نابرابری های ساختاری حرکت کرده است. این نابرابری تنها یک پدیده آماری نیست، بلکه بازتاب دهنده سلسله مراتب های قدرت، تفاوت های طبقاتی و سیاستگذاری های ناعادلانه است که مستقیما بر هویت شهروندی و احساس تعلق افراد به شهر تاثیر می گذارد (Raaphorst et al., 2026). بنابراین، بررسی چرایی و چگونگی این توزیع ناعادلان و پیامدهای آن بر حقوق بنیادین شهروندان، به یکی از دغدغه های اصلی برنامه ریزان شهری و جامعه شناسان تبدیل شده است.

منابع شهری شامل طیف وسیعی از خدمات و امکانات از جمله حمل ونقل عمومی، فضاهای سبز، مراکز درمانی و آموزشی، شبکه های بهداشتی و اماکن فرهنگی است که همگی بخشی از ثروت عمومی محسوب می شوند. انتظار میرود که این منابع براساس نیاز واقعی ساکنان و با رعایت اصل عدالت توزیعی تخصیص یابند. اما شواهد میدانی و گزارش های متعدد نشان میدهد که دسترسی به این منابع اغلب تحت تاثیر متغیرهایی نظیر موقعیت جغرافیایی منطقه، سطح درآمد ساکنان و نفوذ سیاسی گروه های مختلف شکل می گیرد (Mubangizi & Mubangizi, 2025). مناطق مرفه و مرکزی شهر معمولا سهم بیشتری از بودجه توسعه و خدمات باکیفیت را دریافت می کنند، درحالیکه مناطق حاشیه ای، کم برخوردار و حاشیه نشین با کمبود شدید زیرساخت ها و خدمات اولیه دست وپنج نرم می کنند (Cepiku & Mastrodascio, 2021). این شکاف فضایی- اقتصادی نه تنها باعث تشدید فقر مطلق و نسبی می شود، بلکه نوعی تبعیض سیستماتیک را ایجاد میکند که در آن شهروندان به دلیل محل سکونت خود، از حقوق برابر برخوردار نمی شوند. این وضعیت، مفهوم شهروندی را از یک جایگاه حقوقی مساوی به یک امتیاز مشروط و وابسته به موقعیت مکانی تقلیل می دهد (Osborne, 2020).

یکی از ابعاد پیچیده و کمتر بررسی شده در ادبیات پژوهشی، تعامل میان عوامل اقتصادی و سیاسی در فرآیند تصمیم گیری شهری است. توزیع منابع شهری تصادفی نیست، بلکه محصول انتخاب های آگاهانه یا ناآگاهانه بازیگران قدرتمند در عرصه سیاست و اقتصاد شهری است. منطق بازار آزاد مسکن و زمین، در کنار مداخلات دولت و نهادهای شهری، الگویی را خلق کرده اند که در آن سرمایه گذاری ها به سمت مناطقی هدایت میشوند که بازگشت سرمایه سریع تر یا سودآوری سیاسی بالاتری دارند. این رویکرد کارآفرینانه و تجاری در مدیریت شهری، اگرچه ممکن است در کوتاه مدت منجر به رشد ظاهری برخی مناطق شود اما در بلندمدت منجر به حاشیه زایی، جدایی فضایی طبقاتی و تضعیف انسجام اجتماعی می شود (Matallah, 2020). وقتی منابع عمومی به کالاهایی تبدیل شوند که تنها قشر توانمند قادر به خرید یا دسترسی به آنهاست، اصل عدالت اجتماعی نقض شده و حقوق شهروندی که باید تضمین کننده کرامت انسانی همه افراد باشد، نادیده گرفته می شود (Egugbo, 2020).

پیامدهای اجتماعی و روانی ناشی از این نابرابری، فراتر از مشکلات ملموس عمرانی رفته و به لایه های عمیق تری از تجربه زیسته شهروندان نفوذ می کند. احساس بی عدالتی، طردشدگی و بی تفاوتی نسبت به محیط پیرامون، از جمله نتایج مستقیم محرومیت از خدمات شهری است

(Maenetja et al., 2024). زمانیکه شهروندی احساس کند که صدایش شنیده نمی شود یا حقوقش توسط نهادهای مسئول تضییع شده است، اعتماد نهادی کاهش یافته و سرمایه اجتماعی شهر فرو می ریزد. این فقدان اعتماد می تواند منجر به افزایش ناهنجاری های اجتماعی، کاهش مشارکت مدنی و حتی تنش های بین طبقاتی شود (Lee, 2021). علاوه براین، حاشیه نشینی که اغلب نتیجه مستقیم عدم دسترسی به منابع و خدمات مناسب در هسته شهر است، خود به یک چرخه معیوب تبدیل میشود که در آن فقر، بیکاری و آسیب پذیری اجتماعی یکدیگر را تقویت میکنند (Hwang et al., 2025). بنابراین، تحلیل اقتصادی توزیع منابع شهری تنها یک بحث فنی نیست، بلکه یک ضرورت اخلاقی و امنیتی برای حفظ پایداری و انسجام جامعه شهری است. پژوهش حاضر تلاش دارد تا مدلی تحلیلی ارائه دهد که بتواند ریشه های ساختاری توزیع ناعادلانه منابع و پیامدهای آن بر حقوق شهروندی را روشن سازد.

مبانی نظری و تجربی پژوهش

مبانی پژوهش بر محور مفاهیم حقوق شهروندی، عدالت فضایی و توزیع منابع شهری استوار است که در ادبیات شهرسازی و برنامه ریزی، حقوق شهروندی فراتر از ابعاد سیاسی سنتی، شامل حق دسترسی عادلانه به خدمات عمومی، زیرساخت ها و فرصت های اقتصادی تعریف می شود (Jafari et al., 2018). این رویکرد با تاکید بر اینکه شهرها کانون های اصلی توسعه هستند، نابرابری در توزیع منابع را نه یک پدیده تصادفی، بلکه بازتاب دهنده سلسله مراتب قدرت و تفاوت های طبقاتی میداند. در این چارچوب، عدالت فضایی به عنوان شاخصی کلیدی برای کیفیت زندگی و توسعه پایدار مطرح شده و اعتقاد بر این است که توزیع متعادل خدمات شهری، پیش شرط تحقق دسترسی برابر و کاهش شکاف های اجتماعی- اقتصادی است. بنابراین، هرگونه انحراف از الگوهای عدالت خواهانه در تخصیص منابع، مستقیما بر هویت شهروندی و احساس تعلق افراد به شهر تاثیر منفی میگذارد و مفهوم شهروندی را از یک جایگاه حقوقی مساوی به یک امتیاز مشروط تقلیل می دهد (Stivers et al., 2023).

در بخش تجربی و مروری بر مطالعات انجام شده، شواهد متعددی نشان دهنده وجود شکاف های عمیق در دسترسی به خدمات شهری است. بهرامیان و بهرامیان (۱۴۰۴) و نوری و همکاران (۱۴۰۴) در پژوهش های خود تاکید دارند که تمرکز سرمایه گذاری در مناطق خاص، ضعف سیاست های توزیع آموزشی و اشتغال، و فقدان برنامه ریزی بلندمدت، از مهمترین دلایل تشدید شکاف طبقاتی و نابرابری در دسترسی به خدمات شهری هستند، بطوریکه محلات مرکزی نسبت به حاشیه ای وضعیت مطلوب تری دارند و نحوه توزیع خدمات، درصد قابل توجهی از واریانس دسترسی مطلوب را تبیین میکند. همچنین فلکی و همکاران (۱۴۰۴) موانعی همچون کمبود شفافیت، محدودیت های ساختاری و ناکارآمدی مشارکت مردمی را در تحقق حقوق شهروندی شناسایی کرده اند. از سوی دیگر، کاشانی راد و همکاران (۱۳۹۹) با بررسی مبانی نظری عدالت فضایی، به رابطه پیچیده میان تعادل فضایی و توسعه شهری اشاره کرده اند و نشان داده اند که عدم تعادل فضایی می تواند مانعی جدی برای ارتقای کیفیت زندگی باشد.

مطالعات بین المللی نیز همین الگوهای نابرابری را در بسترهای مختلف تایید می کنند. Awudu و همکاران (۲۰۲۵) در مطالعه ای بر شهر بوئا کامرون، نشان دادند که نزدیکی فیزیکی به خدمات معیار دسترسی واقعی نیست و شکست برنامه ریزی و مداخلات سیاسی منجر به کاهش شدید دسترسی اقشار آسیب پذیر به خدمات بهداشتی و امنیتی شده است. Matyana & Mthethwa (۲۰۲۲) نیز در پژوهش خود بر آفریقای جنوبی، نابرابری در ارائه خدمات را ناشی از مداخله سیاسی، فساد و ظرفیت نهادی ناکافی دانسته اند. علاوه براین، Li و همکاران (۲۰۲۰) با بررسی پویایی های مکانی-زمانی در چین، دریافتند که برابرسازی خدمات

عمومی همبستگی معناداری با نابرابری های اقتصادی منطقه ای دارد و تاثیر آن بر اقتصاد محلی بسته به شرایط جغرافیایی و زمانی متفاوت است. مجموع این یافته های تجربی داخلی و خارجی گواه آن است که نابرابری توزیع منابع شهری یک پدیده جهانی و چندبعدی است که ریشه در عوامل ساختاری، مدیریتی و سیاسی دارد و نیازمند رویکردهای جامع برای رفع تبعیض های سیستماتیک است

روش پژوهش

در پژوهش حاضر با توجه به اهداف تعیین شده از رویکرد کیفی برای گردآوری داده ها استفاده شده است. به دلیل رویکرد علت یابی پژوهش از روش گراندد تئوری[1] یا نظریه داده بنیاد استفاده کرده و به دلیل داشتن رهیافتی سیستماتیک برای ایجاد و توسعه نظریه، از نوع فرایند نظام مند این روش بهره می برد.

در این پژوهش، محقق، افراد مناسب برای مصاحبه را از کارشناسان برنامه ریزی شهری، فعالان مدنی و جامعه سازان انتخاب نمود. بدین منظور، ابتدا محقق با مراجعه به فردی کلیدی فرایند مصاحبه را شروع و در ادامه، مصاحبه شوندگان، متخصصان خبره بعدی را برای مصاحبه معرفی کرد. مصاحبه ها تا آنجا ادامه پیدا کرد که احساس شد دیگر پاسخ های بدست آمده در مصاحبه های جدید با پاسخ های مصاحبه های قبلی مشابهت دارد و مقوله جدیدی به یافته ها اضافه نمی شود (مصاحبه ها با تعداد ۱۶ نفر از خیرگان به اشباع نظری رسیدند). با توجه به آنچه گفته شد، محقق، با استفاده از روش نمونه گیری هدفمند، مصاحبه های عمیق انجام داد. نمونه گیری هدفمند یک روش نمونه گیری غیراحتمالی است که به طور گسترده در تحقیقات کیفی استفاده می شود. این شامل انتخاب شرکت کنندگان بر اساس معیارها یا ویژگی های خاص است که با سؤال تحقیق مرتبط است.

در تحقیق حاضر از روش استراوس و کوربین برای انجام تحلیل گراندد تئوری استفاده شده که مراحل به شرح زیر است:

کدگذاری باز : این مرحله شامل کدگذاری خط به خط است که در آن مفاهیم و عبارات کلیدی شناسایی و برجسته شدند و به زیر شاخه ها و سپس دسته ها منتقل شدند. در کدگذاری باز، پژوهشگران به دنبال شناسایی الگوها، تکرارها و موضوعات در داده‌ها هستند. در این روش، داده‌ها به شکل باز و بدون محدودیت‌های خاصی مورد بررسی قرار گرفته و پژوهشگران می‌توانند به دنبال الگوها و موضوعاتی باشند که در داده‌ها تکرار شده‌اند.

کدگذاری محوری: در این مرحله روابط بین دسته ها و ارتباطات شناسایی می شوند. در حقیقت، در کدگذاری محوری، پژوهشگران به دنبال شناسایی موضوعات خاص در داده‌ها هستند. در این روش، پژوهشگران پیش از آنکه به تحلیل داده‌ها بپردازند، به دنبال موضوعاتی هستند که در داده‌ها ممکن است وجود داشته باشند. سپس، پژوهشگران با استفاده از کدگذاری محوری، برای هر یک از این موضوعات یک کد مخصوص ایجاد می‌کنند.

کدگذاری انتخابی: این مرحله شامل شناسایی مقوله اصلی و ارتباط روشمند آن با دسته های دیگر است. روابط باید احراز هویت و دسته بندی ها اصلاح شوند. سپس دسته ها با هم ادغام می شوند و یک نظریه داده بنیاد شکل می‌گیرد. در حقیقت، در کدگذاری انتخابی، پژوهشگران به دنبال شناسایی موضوعات و الگوهای خاص در داده‌ها هستند.

نتایج پژوهش

در فرآیند تحلیل داده‌های کیفی، گام نخست تحت عنوان کدگذاری باز صورت می‌پذیرد. در این مرحله، داده‌های خام حاصل از پروتکل مصاحبه‌ها مورد واکاوی دقیق و خطبه‌خط قرار گرفته تا عبارات کلیدی و

[1] Grounded theory

رویدادهای معنادار از دل متن استخراج شوند. هر عبارت با توجه به مفهوم ضمنی و صریح خود تفسیر گردیده و تحت برچسب‌هایی با نام مفاهیم اولیه طبقه‌بندی می‌شود. هدف اصلی در این گام، شکستن داده‌های پیچیده به اجزای کوچکتر و قابل تحلیل است تا پتانسیل‌های نهفته در گفتار مشارکت‌کنندگان آشکار گردد.

پس از تکمیل کدگذاری باز، پژوهش وارد مرحله کدگذاری محوری می‌شود. در این فاز، مفاهیم اولیه استخراج‌شده مجدداً مورد بررسی انتقادی قرار گرفته و با رویکردی تحلیلی، مفاهیم هم‌خانواده در کنار یکدیگر دسته‌بندی می‌گردند. با مرور مجدد داده‌های خام و مقایسه مداوم، کدهای انتزاعی‌تری تحت عنوان مقوله‌ها شکل می‌گیرند. کارکرد اصلی این مرحله، ایجاد انسجام ساختاری در میان داده‌های پراکنده، شناسایی روابط علی-معلولی، زمینه‌ای و مداخله‌گر بین مقولات، و آماده‌سازی بستر لازم برای تدوین چارچوب نظری است.

همزمان با پیشرفت کدگذاری محوری و پس از مشخص شدن دسته‌های کلی، تمرکز پژوهش بر شناسایی «مقوله مرکزی» معطوف می‌شود. در این راستا، ابعاد مختلف هر مقوله تبیین شده و موقعیت جایگاهی آن‌ها در نسبت با سایر مقولات ترسیم می‌گردد. این اقدام منجر به شفاف‌سازی روابط بین‌مقوله‌ای شده و زیربنای منسجمی را برای مرحله بعدی فراهم می‌آورد که در آن، داده‌ها نه تنها دسته‌بندی، بلکه در یک پارادایم واحد سازماندهی می‌شوند تا امکان تبیین نظریه نهایی فراهم گردد.

سرانجام، فرآیند تحلیل به مرحله حساس کدگذاری انتخابی ورود می‌یابد که به مثابه قلب تپنده نظریه‌پردازی در روش گراندد تئوری شناخته می‌شود. در این مرحله، بر پایه یافته‌های غنی‌شده از دو مرحله پیشین، مقوله مرکزی به عنوان هسته اصلی نظریه انتخاب شده و سایر مقولات به صورت نظام‌مند حول آن سازماندهی می‌شوند. پژوهشگر با ارائه یک روایت منسجم و پیوسته، روابط پیچیده میان متغیرها را تشریح کرده و ضمن پوشش دادن خلأهای موجود، مقوله‌هایی که نیاز به بسط و توسعه بیشتری دارند را اصلاح و کامل می‌سازد. این فرآیند منجر به تولید یک نظریه مبتنی بر داده می‌شود که دارای قوت تبیینی بالا و انسجام درونی است. این مراحل در جدول ۱و۲ گزارش‌شده است.

جدول ۱. کدگذاری محوری و استخراج مقولات فرعی

ردیف	مفاهیم	مقوله های فرعی
۱	اجرای پروژه های زودگذر، نیمه تمام و نمایشی برای پوشش اخبار	مدیریت بحران و امدادرسانی موقت
۲	توزیع کمک های بشردوستانه مقطعی به جای توسعه زیرساختهای پایدار	
۳	ترمیم سطحی معابر و مشکلات ظاهری بدون توجه به شبکه های زیربنایی	
۴	شکاف درآمدی فزاینده و عمیق بین ساکنان مناطق مرفه و محروم	تفاوت های شدید اجتماعی-اقتصادی
۵	تراکم جمعیتی بسیار بالاتر و فشار بر زیرساخت ها در مناطق محروم	
۶	نرخ بالای بیکاری و گسترش اقتصاد غیررسمی در مناطق هدف	
۷	برگزاری جلسات شورا و مشاوره بدون اتخاذ تصمیمات اجرایی و عملیاتی	مشارکت نمادین و صوری
۸	استفاده از سازمان های مردم نهاد (NGOs) تنها برای اخذ مجوز یا دیده شدن پروژه ها	
۹	استفاده از شعارهای عدالت خواهانه در بیانیه های رسمی بدون اقدام عملی	
۱۰	رشد فیزیکی، غیرمجاز و کنترل نشده سکونتگاه های حاشیه نشین	

۱۱	شکل گیری چرخه معیوب فقر: کمبود آموزش، بیکاری، فقر، حاشیه نشینی بیشتر	تثبیت حاشیه نشینی و فقر فضایی
۱۲	• مفهوم اولیه ۳: افزایش آسیب پذیری اجتماعی، انگ اجتماعی و نرخ جرایم در مناطق محروم	
۱۳	تمرکز بودجه بر مناطق رأی آور و نفوذ سیاسی	اولویت دهی سیاسی- انتخابی
۱۴	نادیده گرفتن محلات حاشیه ای در اولویت بندی پروژه های عمرانی	
۱۵	تصمیم گیری های کلان مبتنی بر لابی گری نمایندگان مجلس و گروه های ذی نفوذ	
۱۶	تشکیل گروه های داوطلبانه محلی برای نظافت، امنیت یا حمایتهای داخلی	خودتنظیمی و همبستگی محلی
۱۷	ایجاد صندوق های خیریه محلی برای پوشش هزینه های درمان و معیشتی افراد	
۱۸	فشار اجتماعی غیررسمی و همسایگی بر مسئولین محلی برای رسیدگی سریع تر	
۱۹	اختیارات بسیار محدود مدیران مناطق در تخصیص و مدیریت بودجه	ساختار اداری متمرکز و سلسله مراتبی
۲۰	بوروکراسی پیچیده، کند و دست وپاگیر در پاسخگویی به درخواست های محلی	
۲۱	فاصله زیاد و عدم آگاهی کافی بین تصمیم گیران مرکزی و واقعیت های میدانی	
۲۲	افزایش بی تفاوتی نسبت به مسائل عمومی، محیط زیست و نظم شهری	سقوط سرمایه اجتماعی و اعتماد نهادی
۲۳	افزایش تنش های طبقاتی، کینه توزی و کاهش اعتماد به نهادهای حکومتی	
۲۴	گرایش به مهاجرت داخلی از مناطق محروم به حاشیه شهرهای بزرگ دیگر	
۲۵	افزایش قیمت زمین در مناطق مرفه و جذب سرمایه گذار خصوصی	مکانیسم بازار آزاد مسکن و زمین
۲۶	طرد سرمایه گذار از مناطق فقیرنشین به دلیل عدم سودآوری	
۲۷	خودکارسازی توزیع خدمات عمومی توسط قدرت خرید مردم و بازار	
۲۸	وابستگی شدید و تک بعدی شهرداری به درآمدهای نوسازی و فروش تراکم	محدودیت های بودجه ای کلان
۲۹	تورم افسارگسیخته و کاهش شدید قدرت خرید اعتبارات عمرانی سالانه	
۳۰	رقابت شدید و ناسالم بین مناطق مختلف برای دریافت سهم اندک بودجه توسعه	
۳۱	عدم دسترسی عموم و فعالان مدنی به نقشه های حرارتی توزیع بودجه	شفافیت پایین اطلاعات شهری
۳۲	انتشار گزارشهای مالی بدون تفکیک جغرافیایی و محله ای	
۳۳	دشواری و طولانی شدن فرآیند پیگیری پرونده های شکایت شهروندان	
۳۴	عدم وجود داده های دقیق و به روز از نیازسنجی واقعی محله ها	

۳۵	نگاه واحد، کلیشه ای و یکسان به تمام مناطق مختلف شهر	ضعف ظرفیت برنامه ریزی منطقه ای
۳۶	فقدان اسناد بالادستی شفاف و اجرایی درباره عدالت فضایی	
۳۷	انفعال، بی تفاوتی و کارکرد ضعیف انجمن های محله ای و شورای اسلامی شهر	قدرت چانه زنی ضعیف جامعه مدنی
۳۸	عدم آگاهی حقوقی شهروندان از حدود و مرزهای حقوق شهروندی خود	
۳۹	غلبه شبکه های خویشاوندی و روابط شخصی بر مشارکت مدنی واقعی و ساختاریافته	
۴۰	محرومیت سیستماتیک از دسترسی برابر به خدمات پایه مانند آب، بهداشت و آموزش	نقض حق بر شهر
۴۱	احساس عمیق تبعیض، بی عدالتی و طردشدگی در بهره مندی از ثروت عمومی	
۴۲	تبدیل شهروندان مناطق محروم به "ساکنان درجه دو" با حقوق ناقص و مشروط	
۴۳	بافت ناپایدار، غیراستاندارد و متراکم خانه ها در حاشیه شهر	فرسودگی کالبدی مناطق حاشیه ای
۴۴	کمبود شدید فضای عمومی، پارکینگ و اماکن تفریحی در بافت قدیمی	
۴۵	ریسک بالای آسیب پذیری در برابر بلایای طبیعی (سیل یا زلزله) در سکونتگاه های غیررسمی	

در این مرحله از کدگذاری محوری که مقوله ها مشخص شده اند، انتخاب مقوله مرکزی و توصیف ابعاد و مشخص کردن موقعیت هر کدام از مقوله ها با هدف انسجام بخشیدن به مقوله ها و تعریف رابطه بین آنها در راستای تبیین نظریه حاصل از داده ها در مرحله بعدی انجام می گیرد.

کدگذاری انتخابی بر اساس نتایج کدگذاری باز و کدگذاری محوری، مرحله اصلی نظریه‌پردازی است. به‌این‌ترتیب که مقوله محوری را به شکل نظام‌مند به دیگر مقوله‌ها ربط داده و آن روابط را در چارچوب یک روایت ارائه کرده و مقوله‌هایی را که به بهبود و توسعه بیشتری نیاز دارند، اصلاح می‌کند. این مرحله در جدول ۲ گزارش‌شده است.

جدول ۲. کدگذاری انتخابی

ابعاد	مقوله های فرعی
شرایط علی	اولویت دهی سیاسی- انتخابی مکانیسم بازار آزاد مسکن و زمین ضعف ظرفیت برنامه ریزی منطقه ای
پدیده محوری	توزیع ناعادلانه فضایی- اقتصادی منابع شهری و نقض حقوق شهروندی

شرایط زمینه ای	ساختار اداری متمرکز و سلسله مراتبی تفاوت های شدید اجتماعی- اقتصادی فرسودگی کالبدی مناطق حاشیه ای
شرایط مداخله گر	شفافیت پایین اطلاعات شهری قدرت چانه زنی ضعیف جامعه مدنی محدودیت های بودجه ای کلان
راهبردها	مدیریت بحران و امدادرسانی موقت مشارکت نمادین و صوری خودتنظیمی و همبستگی محلی
پیامدها	نقض حق بر شهر سقوط سرمایه اجتماعی و اعتماد نهادی تثبیت حاشیه نشینی و فقر فضایی

الگوی کدگذاری، روابط فی مابین شرایط علی، راهبردها، شرایط زمینه ای و مداخله گر و پیامدها را نمایان می کند. الگوی پارادایمی در این پژوهش در شکل شماره ۱ آمده است.

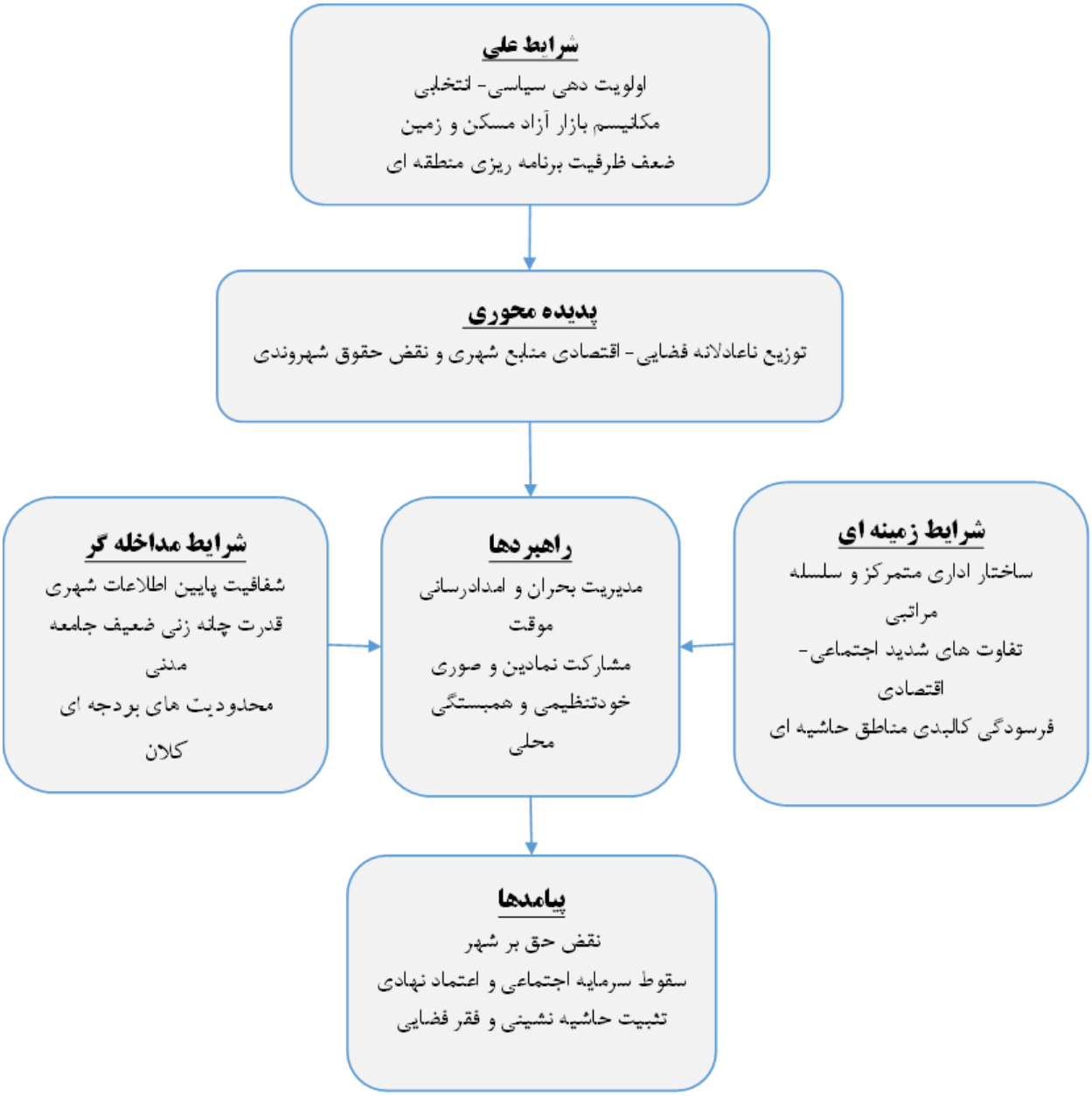

شکل ۱. الگوی پارادایمی پژوهش

- **شرایط علی**

تحلیل داده ها نشان می دهد که ریشه اصلی نابرابری توزیع منابع شهری، ترکیبی از مداخلات سیاسی- انتخابی و منطق بازار آزاد است. اولویت دهی به مناطق دارای نفوذ سیاسی و رأی بیشتر، منجر به نادیده گرفتن محلات حاشیه ای در اولویت بندی پروژه ها شده و تصمیم گیری های کلان اغلب تحت تاثیر لابی گری گروه های ذی نفوذ شکل میگیرد. همزمان، مکانیسم بازار آزاد مسکن با جذب سرمایه به مناطق مرفه و طرد آن از مناطق فقیرنشین، توزیع خدمات را خودکار کرده و قدرت خرید مردم را به معیار اصلی دسترسی تبدیل نموده است. این وضعیت توسط ضعف ظرفیت برنامه ریزی منطقه ای تشدید می شود، جاییکه فقدان داده های دقیق نیازسنجی، نگاه کلیشه ای به تمام مناطق و نبود اسناد شفاف عدالت فضایی، باعث میشود برنامه ریزی بر اساس واقعیت های عینی مناطق محروم انجام نشود.

- **شرایط زمینه ای**

این نابرابری در بستر ساختار اداری متمرکز و سلسله مراتبی شهرداری رخ میدهد که در آن اختیارات مدیران مناطق محدود بوده و بوروکراسی پیچیده، پاسخگویی به نیازهای محلی را کند کرده و فاصله بین تصمیم گیران مرکزی و واقعیت های میدانی عمیق می شود. تفاوت های شدید اجتماعی- اقتصادی نیز بستر دیگری برای این پدیده است. شکاف درآمدی فزاینده، تراکم جمعیتی بالا در مناطق محروم و نرخ بالای بیکاری، فشار مضاعفی بر زیرساخت های موجود وارد میکند. علاوه براین، فرسودگی کالبدی مناطق حاشیه ای شامل بافت ناپایدار، کمبود فضای عمومی و ریسک بالای بلایای طبیعی، زمینه ای را فراهم کرده که در آن ساکنان نه تنها از نظر اقتصادی، بلکه از نظر ایمنی و کیفیت زندگی نیز در موقعیت بسیار آسیب پذیری قرار دارند.

- شرایط مداخله گر

در میان این شرایط، شفافیت پایین اطلاعات شهری به عنوان یک مانع جدی عمل می کند. عدم دسترسی به نقشه های حرارتی بودجه، گزارش های مالی بدون تفکیک محله ای و دشواری در پیگیری شکایات، نظارت همگانی را فلج کرده است. از سوی دیگر، قدرت چانه زنی ضعیف جامعه مدنی، ناشی از انفعال انجمن های محلی، عدم آگاهی حقوقی شهروندان و غلبه روابط خویشاوندی بر مشارکت واقعی، باعث میشود صدای اقشار محروم شنیده نشود. محدودیتهای بودجه ای کلان نیز به عنوان یک عامل مداخله گر دیگر، با وابستگی شهرداری به فروش تراکم، تورم افسارگسیخته و رقابت ناسالم بین مناطق برای سهم اندک بودجه، امکان اجرای راهکارهای عادلانه را کاهش داده و چرخه نابرابری را حفظ می کند.

- راهبردها

واکنش نهادهای شهری به این نابرابری عمدتا در قالب مدیریت بحران و امدادرسانی موقت تعریف میشود که شامل اجرای پروژه های زودگذر و نمایشی، توزیع کمکهای مقطعی به جای توسعه پایدار و ترمیم سطحی مشکلات ظاهری است. مشارکت شهروندان نیز غالبا به صورت نمادین و صوری صورت می گیرد. برگزاری جلسات بدون تصمیم اجرایی، استفاده ابزاری از سازمان های مردم نهاد برای دیده شدن پروژه ها و شعاردهی بدون عمل، از ویژگی های بارز این رویکرد است. درمقابل، شهروندان مناطق محروم استراتژی خودتنظیمی و همبستگی محلی را پیش گرفته اند که شامل تشکیل گروه های داوطلبانه محلی، ایجاد صندوق های خیریه داخلی و اعمال فشار اجتماعی غیررسمی بر مسئولین برای رسیدگی سریع تر است تا خلاءهای خدماتی را پر کنند.

- پیامدها

پیامدهای مستقیم این روند، نقض حق بر شهر است که در آن شهروندان محروم از دسترسی برابر به خدمات پایه محروم شده، احساس تبعیض و طردشدگی عمیق میکنند و به ساکنان درجه دو با حقوق ناقص تبدیل می شوند. این وضعیت منجر به سقوط سرمایه اجتماعی و اعتماد نهادی می گردد. بی تفاوتی نسبت به مسائل عمومی، افزایش تنش های طبقاتی و کاهش اعتماد به نهادهای حکومتی، همراه با گرایش به مهاجرت داخلی از مناطق محروم به حاشیه شهرهای دیگر، از جمله نتایج روانی- اجتماعی آن است. درنهایت نیز تثبیت حاشیه نشینی و فقر فضایی رخ میدهد که با رشد سکونتگاه های غیرمجاز، شکل گیری چرخه معیوب فقر (کمبود آموزش تا بیکاری) و افزایش آسیب پذیری اجتماعی و نرخ جرایم در مناطق محروم تجلی می یابد.

بحث و نتیجه گیری

پژوهش حاضر با هدف کشف چرایی و چگونگی توزیع نابرابر منابع شهری و تاثیر آن بر حقوق شهروندی انجام شده و نشان داد که توزیع ناعادلانه فضایی- اقتصادی تنها یک پدیده تصادفی نیست، بلکه حاصل تعامل پیچیده ای از عوامل ساختاری، سیاسی و اقتصادی است. شرایط علی نشان میدهد که ریشه اصلی این نابرابری در گره خوردن منافع سیاسی- انتخابی با منطق بازار آزاد مسکن نهفته است، جاییکه تصمیم گیران شهری به جای تمرکز

بر نیازسنجی واقعی و عدالت فضایی، بودجه را به سمت مناطق دارای نفوذ سیاسی یا ارزش افزوده اقتصادی هدایت میکنند. این رویکرد، همراه با ضعف برنامه ریزی منطقه ای و فقدان داده های شفاف، باعث شده است تا مکانیسم بازار به عنوان تعیین کننده اصلی دسترسی به خدمات عمومی عمل کند و قدرت خرید مردم، معیار اصلی بهره مندی از حقوق شهروندی تبدیل شود. بنابراین، نابرابری در اینجا یک اشتباه فنی نیست، بلکه نتیجه ی مستقیم یک سیاستگذاری ساختاریافته است که منافع خاص را بر حقوق عامه ترجیح می دهد.

در بستر این سیاست گذاری، شرایط زمینه ای شامل ساختار متمرکز اداری و شکاف های عمیق اجتماعی-اقتصادی، چرخه نابرابری را تثبیت کرده اند. تمرکزگرایی شدید در شهرداری، اختیارات مدیران محلی را محدود کرده و بوروکراسی سنگین، پاسخگویی به نیازهای عاجل مناطق حاشیه ای را کند نموده است. همزمان، تراکم جمعیتی بالا، فقر گسترده و فرسودگی کالبدی سکونتگاه های غیررسمی، فشار مضاعفی بر زیرساخت های موجود وارد می کند. این ترکیب باعث می شود که مناطق محروم نه تنها از نظر درآمدی، بلکه از نظر ظرفیت اجرایی نیز برای جذب بودجه توسعه ناتوان باشند. درواقع، فقر فضایی و فقر نهادی دست در دست هم داده اند تا دسترسی ساکنان این مناطق به خدمات پایه را به یک چالش روزمره تبدیل کنند که با راهکارهای سنتی قابل حل نیست.

عوامل مداخله گر، به ویژه کمبود شفافیت اطلاعاتی و ضعف جامعه مدنی، مانع اصلی اصلاح این روند شده اند. عدم دسترسی عموم به داده های دقیق توزیع بودجه و گزارش های مالی تفکیک شده، نظارت همگانی را فلج کرده و به مدیران اجازه میدهد تا بی عدالتی را به بهانه کمبود منابع کلی توجیه کنند. از سوی دیگر، انفعال انجمن های محلی، عدم آگاهی حقوقی شهروندان و غلبه روابط خویشاوندی بر مشارکت واقعی، باعث شده است که صدای اقشار آسیب پذیر در میز مذاکره شنیده نشود. محدودیت های بودجه ای کلان و وابستگی شهرداری به درآمدهای نوسازی، نیز با ایجاد رقابت ناسالم بین مناطق، انگیزه ای برای توزیع عادلانه ایجاد نمیکند و چرخه معیوب کمبود سرمایه اجتماعی و اعتماد نهادی را حفظ می نماید.

واکنش بازیگران به این وضعیت، عمدتا در قالب راهبردهای سطحی و نمایشی تعریف می شود. نهادهای شهری به جای اجرای راهکارهای ساختاری، به مدیریت بحران و امدادرسانی موقت متوسل شده اند که شامل پروژه های زودگذر، ترمیم های ظاهری و توزیع کمک های مقطعی است. مشارکت شهروندان نیز غالبا نمادین بوده و سازمان های مردم نهاد بیشتر ابزاری برای دیده شدن پروژه ها هستند تا واسطه ای قدرتمند برای تغییر سیاست ها. درمقابل، شهروندان مناطق محروم با اتخاذ استراتژی های خودتنظیمی و همبستگی داخلی سعی در پر کردن خلاءهای خدماتی دارند اما این تلاش های داوطلبانه نمی تواند جایگزین تعهدات قانونی دولت باشد و تنها نشان دهنده ناامیدی ساکنان است تا از طریق فشارهای اجتماعی غیررسمی، حداقل های لازم را دریافت کنند.

پیامدهای نهایی این روند، نقض جدی حق بر شهر و فروپاشی سرمایه اجتماعی است. شهروندان مناطق محروم به دلیل محرومیت سیستماتیک از خدمات پایه، احساس تبعیض و طردشدگی عمیق می کنند و هویت شهروندی خود را به عنوان ساکنان درجه دو بازتعریف می کنند. این احساس بی عدالتی منجر به سقوط اعتماد به نهادهای حکومتی، افزایش تنش های طبقاتی و گرایش به مهاجرت داخلی شده است. در بلندمدت، این فرآیند به تثبیت حاشیه نشینی و شکل گیری چرخه معیوب فقر منجر می شود، جاییکه کمبود آموزش و خدمات، بیکاری را تشدید کرده و نرخ جرایم و آسیب پذیری اجتماعی را در مناطق محروم افزایش میدهد. بنابراین، توزیع نابرابر منابع شهری نه تنها یک مشکل عمرانی، بلکه یک تهدید امنیتی و اجتماعی است که پایداری شهر را در خطر قرار می دهد.

پژوهش حاضر در مقایسه با پیشینه پژوهش، نوآوری خود را در تبیین ریشه های ساختاری و سیاسی این نابرابری نشان می دهد. درحالیکه مطالعاتی مانند فلکی و همکاران (۱۴۰۴) یا نوری و همکاران (۱۴۰۴) عمدتا به موانع اجرایی، کمبود شفافیت یا رابطه آماری بین عدالت توزیعی و دسترسی پرداخته اند، مطالعه فعلی استدلال می کند که توزیع ناعادلانه یک اشتباه فنی نیست، بلکه نتیجه مستقیم سیاستگذاری های ساختاری است که منافع سیاسی- انتخابی را بر حقوق عامه ترجیح میدهد. همچنین برخلاف کاشانی راد و همکاران (۱۳۹۹) که ارتباط ضعیفی میان عدالت فضایی و توسعه شهری یافتند یا Awudu و همکاران (۲۰۲۵) و Matyana & Mthethwa (۲۰۲۲) که بر شکست های مدیریتی و مداخلات سیاسی در کشورهای در حال توسعه تاکید داشتند، این پژوهش با شناسایی پدیده محوری توزیع ناعادلانه فضایی- اقتصادی و نقض حقوق شهروندی، چرخه معیوب فقر و سقوط سرمایه اجتماعی را نه به عنوان پیامد جانبی، بلکه به عنوان نتیجه قطعی غلبه منطق بازار آزاد مسکن و ضعف برنامه ریزی منطقه ای تبیین می کند و لایه های پنهان قدرت و تعامل منافع را آشکار میسازد که در پژوهش های کمی محور مانند لی و همکاران (۲۰۲۰) یا بهرامیان و بهرامیان (۱۴۰۴) کمتر مورد واکاوی دقیق قرار گرفته است.

برای مقابله با این چالش های مطرح شده در پژوهش، پیشنهاد میشود شهرداری ها و نهادهای مرتبط به جای تمرکز بر پروژه های نمایشی، رویکردی مبتنی بر عدالت فضایی و شفافیت داده محور اتخاذ کنند. نخست، پیاده سازی سیستم های شفاف سازی بودجه به صورت داشبوردهای آنلاین قابل رصد توسط عموم، جهت امکان نظارت همگانی بر توزیع منابع ضروری است. دوم، بازنگری در فرآیند تخصیص بودجه با اعمال ضریب وزنی بر اساس شاخص های فقر و نیازسنجی واقعی (به جای تراکم جمعیت یا ارزش زمین)، به منظور جبران تبعیض های تاریخی توصیه میشود. سوم، تقویت ظرفیت های انجمن های محلی و شورای اسلامی شهر با اعطای اختیارات واقعی مالی و اجرایی، می تواند مشارکت واقعی شهروندان را ممکن سازد. گذار از مدیریت بحران به توسعه پایدار محله محور نیز با اولویت دهی به زیرساخت های اجتماعی (آموزش، سلامت، فضای عمومی) در مناطق محروم، کلید اصلی بازگرداندن حس تعلق و احیای حقوق شهروندی است.

منابع

بهرامیان، صدیقه و بهرامیان، حسین. (۱۴۰۴). تحلیل عوامل موثر بر شکاف طبقاتی تاثیر سیاست های شهری و رابطه بین فقر، آموزش و اشتغال، هشتمین کنگره ملی علوم انسانی و اولین کنگره ملی نقش آموزش و پرورش در توسعه پایدار: از تئوری تا عمل، تهران.

فلکی، علی و بدیعی، سید میثم و ربانی، عابد و فلکی، محمد. (۱۴۰۴). حقوق شهروندی و نقش شهرداری ها در تحقق آن: چالش ها، الزامات و راهکارها در مدیریت شهری ایران، بیست و پنجمین همایش ملی جغرافیا و محیط زیست، شیروان.

کاشانی راد، احسان، ماجدی، حمید و ذبیحی، حسین. (۱۳۹۹). عدالت فضایی و نقش آن در توسعه و کیفیت زندگی در شهرها. جغرافیا و برنامه ریزی منطقه‌ای، ۱۰(۴۰)، ۷۴۸-۷۶۱.

نوری، زهرا، منوچهری میاندوآب، ایوب، جوان، خدیجه و رمضانی مهریان، مجید. (۱۴۰۴). تحلیلی بر عدالت توزیعی و تأثیر آن بر دسترسی به خدمات شهری شهر ارومیه. فصلنامه علمی پژوهش های بوم شناسی شهری، ۱۶(شماره ۳ (پیاپی ۴۰))، ۱۲۵-۱۴۴.

Awudu, N., Kimengsi, J. N., & Adamu, B. (2025). Socio-Spatial Injustice and Planning Paralysis: True Service Accessibility and Land Management Failure in Rapidly Urbanizing Buea, Cameroon. *Social Science Reports*.

Bomfim, L. C. (2024). How social justice planning can address urban inequities through social housing: From theory to practice. *U. Porto Journal of Engineering*, *10*(3), 85-100.

Cepiku, D., & Mastrodascio, M. (2021). Equity in public services: A systematic literature review. *Public Administration Review*, *81*(6), 1019-1032.

Egugbo, C. C. (2020). Public service delivery in Nigeria's fourth republic: issues, challenges and prospects for socio-economic development. *Journal of Public Administration, Finance and Law*, (17), 72-80.

Hwang, H., Vedlitz, A., Mostafavi, A., & Lim, S. (2025). Socially equitable public service provision: Towards inclusive coproduction of public infrastructure. *International Journal of Public Administration*, *48*(13), 863-877.

Jafari, M., Noshahr, M., & Parsa, E. (2018). Role of providing urban services in creating marginal neighborhoods of Yazd city based on citizenship rights. *Bioethics*, *8*, 83-94.

Lee, Y. (2021). Government for leaving no one behind: Social equity in public administration and trust in government. *Sage Open*, *11*(3), 21582440211029227.

Li, Z., He, S., Su, S., Li, G., & Chen, F. (2020). Public services equalization in urbanizing China: Indicators, spatiotemporal dynamics and implications on regional economic disparities. *Social Indicators Research*, *152*(1), 1-65.

Maenetja, R. E., Selelo, M. E., & Nkoana, I. (2024). Nexus between the absence of a social compact, societal polarization and its impact on service delivery in South African local government.

Matallah, S. (2020). Public service delivery, corruption and inequality: key factors driving migration from North Africa to the developed world. *Journal of Social and Economic Development*, *22*(2), 328-354.

Matyana, M., & Mthethwa, R. M. (2022). Service Delivery Disparities at Winnie Madikizela Mandela Local Municipality: Prospect and Challenges. *Journal of Science and Research (IJSR)*, *11*(6), 130-136.

Mubangizi, B. C., & Mubangizi, J. C. (2025). A Human Rights-based Approach to Public Service Delivery: Some Comparative Perspectives between South Africa and Uganda. *Administratio Publica*, *33*(2), 68-90.

Osborne, S. (2020). *Public service logic: Creating value for public service users, citizens, and society through public service delivery*. Routledge.

Raaphorst, N., Lotta, G., Lavee, E., Espinoza, I., Thomann, E., Eckhard, S., ... & Mogens, J. P. (2026). Equity and equality in street-level public service delivery. *Perspectives on Public Management and Governance*, *9*(1), 7-19.

Stivers, C., Pandey, S. K., DeHart-Davis, L., Hall, J. L., Newcomer, K., Portillo, S., ... & Wright, J. (2023). Beyond social equity: Talking social justice in public administration. *Public Administration Review*, *83*(2), 229-240.

Tonkiss, F. (2020). City government and urban inequalities. *City*, *24*(1-2), 286-301.